

پژوهش نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال پنجم ♦ شماره ۱۹ ♦ پاییز ۱۳۹۴
صفحات: ۷۹-۵۷ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۸ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰



بررسی و تعدیدگاه سلفیه در ارتباط ارواح با عالم جسمانی

قاسم میرزایی*

چکیده

وهابی ها معتقدند با مرگ، ارتباط انسان با عالم دنیا پایان می یابد. لذا با مستمسک قراردادن برخی آیات و روایات به ناشنوایی اموات حکم کرده اند. از جمله دلایل وهابیت در نفی سماع موتی (ناشنوایی اموات) آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ است. آنان بی توجه به مفهوم، با استناد به ظاهر این آیه، حکم به عدم سماع موتی داده اند. از دیگر دلایل آنان حدیث قلیب بدر است. هرچند این حدیث در اثبات نظریه سماع موتی مشهور است، با این حال وهابیت در دو محور از این حدیث بهره جسته اند تا در نفی سماع موتی استفاده کنند؛ محور نخست، نقل حدیث قلیب به روایت عایشه است که متضمن ناشنوایی اموات است؛ و محور دوم، واکنش عمر به کلام پیامبر ﷺ است که از توانمندی شنیدن مردگان متعجب شده بود. نوشته حاضر، ادعای وهابیت را نقد می کند و می گوید مدعای ایشان در فهم آیه مخالف سیاق و نظر مشهور مفسران است. همچنین، استدلال به حدیث قلیب بدر در هر دو محور مذکور، مخالف ظاهر روایت وارد شده است. بنابراین، ادله آنها مبنی بر نفی سماع اموات باطل است.

کلیدواژه ها: وهابیت، سلفی ها، سماع موتی، قلیب بدر، انک لا تسمع الموتی.

مقدمه

از اختلافات وهابیت با سایر فرق اسلامی، اعتقاد به نفی سماع اموات است. وهابیت با این باور که مرگ و متلاشی شدن جسم انسان موجب می شود ارتباط انسان با دنیا پایان پذیرد^۱ و به این دلیل که روح پس از مرگ، منفک از جسد میت می شود و دیگر ارتباط یا تعلقی با جسد ندارد به ناشنوا بودن اموات حکم کرده اند؛ لذا این نگاه به کمک ظاهر برخی نصوص قرآنی، آنان را به نفی سماع موتی معتقد کرده است.

نکته مهم اینکه، نزد وهابیان، مسئله نفی سماع موتی، به معنای نفی مطلق شنوایی اموات نیست، بلکه معتقدند اگر در روایات معتبر، نمونه ای از سماع میت گزارش شود استثنا محسوب می شود که باید آن را پذیرفت. ابن عثیمین پس از ذکر حدیث نبوی مبنی بر سلام به اهل قبور چنین نتیجه می گیرد: «عموم اهل قبور زمانی که سلام به ایشان گفته می شود بعید نیست که می شنوند».^۲ پس محل نزاع در این است که وهابیت در غیر موارد منصوص که بسیار کم است، منکر شنیدن اموات هستند.

برخلاف نظر وهابیت، اکثریت فرق اسلامی سماع موتی را پذیرفته اند^۳ یا دست کم آثار موافق سماع موتی، دیدگاه غالب را در میان کتب اهل سنت تشکیل می دهد. جالب است که نظر وهابیت حتی مخالف با بزرگان سلفیه بوده تا آنجا که سماع موتی نزد ابن تیمیه، پدر فکری سلفی ها، ثابت بوده است. ابن قیم نیز یکی از تأثیرگذارترین شخصیت های سلفی و محل توجه وهابیت، کتاب مستقلی به نام الروح نوشته که نتیجه و ماحصل کتاب او، اذعان یا اثبات سماع موتی است. پس با اینکه بسیاری از آثار اهل سنت، نشان دهنده اعتقاد به سماع اموات است نظریه وهابیت مخالف دیدگاه اکثر قرار گرفته است.

اهمیت این موضوع از آن رو است که نفی سماع موتی از مبناهایی است که وهابیت بر اساس آن، برخی اعمال مسلمانان، از جمله زیارت قبور و استغاثه، را در حد بدعت و شرک

۱. بن باز، عبدالله، مجموع الفتاوی، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲. بن عثیمین، محمد، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ج ۵، ص ۳۸۵.

۳. صفدر، محمد سرفراز خان، خزائن السنن شرح جامع ترمذی، ص ۳۷۹.

لحاظ می‌کند. حال از آنجا که بسیاری از علمای اهل سنت معتقد به سماع موتی بوده‌اند و دیدگاه نافیان در دوران وهابیت به طور مضاعف تقویت شده، به نظر می‌رسد انگیزه تقویت نفی سماع موتی نزد وهابیت، در حقیقت نفی استشفاء و استغاثه باشد. زیرا وقتی سماع از اموات نفی شود استغاثه بی‌معنا می‌شود، زیرا استغاثه و استشفاء به شیء ناشنوا، لغو و عبث محسوب می‌شود و این مقدمه‌ای است تا موجبات متهم کردن مسلمانان به شرک از ناحیه وهابیت فراهم شود. این مدعا به‌خوبی در نوشته ناصر آلبانی، در مقدمه کتاب الآیات فی عدم سماع الاموات، به دست می‌آید: ^۱ «خواننده محترم حال که دانستی مردگان نمی‌شنوند پس آگاه باش دیگر مجالی برای صدازدن اموات نمی‌رسد. ... و همچنین دیگر نوبت به استغاثه اموات نمی‌رسد».^۲

وهابیت در اثبات عقیده عدم سماع موتی غالباً به ظاهر آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^۳ استناد می‌کنند. در مقابل، در باب استناد به روایات، دست خالی وهابیت، محسوس است؛ تا آنجا که ناچار به تحلیل‌هایی روی آورده‌اند که با مشی ظاهرگرایی ایشان در تضاد است. در ادامه مستندات وهابیت را بیان و نقد می‌کنیم.

استناد وهابیت به آیات و نقد آن

وهابیت با استناد به ظاهر برخی آیات، به نفی سماع اموات قائل شده‌اند. آیات «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^۴ و «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۵ از مهم‌ترین استنادهای وهابیت در رد سماع موتی است. عبدالعزیز بن باز عالم و فقیه وهابی، که صاحب ده‌ها کتاب در ترویج وهابیت است، در پاسخ به پرسش مقلدانش، درباره امکان شنیدن اموات، با استناد به آیه فوق حکم به عدم سماع موتی می‌دهد:

۱. نک.: موسوعة الألبانی فی العقيدة، ج ۳، ص ۷۵۱.

۲. آلبانی، ناصر، مقدمه کتاب الآیات البینات، ص ۴۱.

۳. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

۴. همان.

۵. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۲.

س: آیا زمانی که ما به قبر میت سری می‌زنیم و با او صحبت می‌کنیم او سخن ما را می‌شنود؟

ج: در این مسئله تفصیل وجود دارد. اما اینکه آگاهی میت از اخبار زندگان، مطلق باشد، صحیح نیست؛ چراکه قرآن می‌فرماید ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ و ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ از این جهت شنیدن اموات منقطع است، مگر نصی بیاید و نص هم استثنا محسوب می‌شود. ... پس مردگان نه می‌شنوند و نه علم به اخبار زندگان دارند.^۱

ناصرالدین آل‌بانی، از علمای سلفی، با شدت مضاعفی نسبت به وهابیت، معتقد است آیه مذکور بر عدم سماع موتی دلالت می‌کند: «در کتاب و سنت دلیلی مبنی بر شنوایی مردگان وجود ندارد؛ بلکه ظواهر نصوص بر عدم سماع مردگان دلالت می‌کند».^۲ در جایی دیگر نیز از عدم سماع موتی با عنوان «بلاشک» یاد می‌کند.^۳ وی می‌گوید: «حق مطلب در فهم ظاهر نصوص قرآنی این است که مردگان مطلق شنوایی ندارند».^۴

کمیته دائمی تحقیقات علمی و افتای عربستان، در پاسخ به اینکه آیا اموات صدای زنده‌ها را می‌شنوند، با نفی شنوایی اموات، این مدعا را برگرفته از آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾^۵ می‌داند: «به دلیل آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ اصل این است که اموات صدای زنده‌ها را نمی‌شنوند».^۶

با این اوصاف چند نتیجه به دست می‌آید:

۱. بزرگان وهابی، از جمله بن‌باز و برخی سلفی‌ها، از جمله آل‌بانی، به سماع موتی معتقد نیستند و دلیل آن را استناد به ظاهر آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾^۷ می‌دانند.

۱. بن باز، عبد العزیز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۱۵۷.

۲. البانی، ناصرالدین، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳. آلوسی، نعمان، الايات البينات فی عدم سماع الاموات، تحقیق البانی، ص ۴۱.

۴. همان، ص ۲۳.

۵. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

۶. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج ۹، ص ۸۲.

۷. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

۲. آنان اصل در اموات را عدم سماع دانسته‌اند و موارد خاص را استثنا قلمداد می‌کنند.

۳. آنان به ظاهر آیه تمسک می‌کنند و نحوه استدلال ایشان در عدم سماع موتی عملاً بدین صورت است که مراد از «لَمُوتَى» میت است و معنای «لَا تُسْمِعُ» فقدان شنوایی است. پس آنان با برداشتی که از ظاهر آیه «ای پیامبر! تو مردگان را توان شنوندن نداری» داشته‌اند، به نظریه ناشنوایی اموات حکم کرده‌اند. حال لازم است در مرحله پاسخ‌گویی، به این مسئله بپردازیم که آیا تفسیر و فهم علمای اهل سنت و حتی سلفی‌ها همان است که وهابیت از آن سخن می‌گویند، یا اعتقاد وهابیت مخالف نظر مشهور است.

پاسخ:

آنان مدام با استناد به آیه مذکور به مخاطب القا می‌کنند که مدرک عدم سماع موتی، آیه مذکور است. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که خواننده ناآشنا به سیاق آیه و غافل از نظر مفسران، دیدگاه وهابیت در نفی سماع را موجه می‌بیند. حال که فهم وهابیت از آیه مذکور با نفی سماع موتی گره خورده است نوبت به بررسی دیدگاه علما می‌رسد. برخلاف آنچه وهابیت از آیه برداشت کرده و مطابق آن «موتی» را به معنای مردگان و «سماع» را به معنای هدایت یا پذیرش حق تفسیر می‌کنند،^۱ مفسران بسیاری مراد از موتی را کفار، و سماع را هدایت یا پذیرش حق دانسته‌اند تا جایی که ابن جریر طبری، شخصیت مورد اعتماد ابن تیمیه، که تفسیرش صحیح‌ترین تفاسیر و اسانیدش ثابت و فاقد بدعت در نظر ابن تیمیه بوده،^۲ می‌گوید مراد آیه از مردگان، کفار است و مراد از سماع، پذیرش و تفهیم حق (یا هدایت)^۳ است؛ چراکه خدا به دلیل غلبه کفر، بر دل کفار مهر عدم فهم زده است؛ و به همین دلیل نمی‌توانند به سمت حق نائل شوند.^۴ پس معنای

۱. بن باز، عبد العزیز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

۲. ابن تیمیه، احمد، مقدمة فی أصول التفسیر، ج ۱، ص ۵۱.

۳. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۰.

۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۱۹، ص ۴۹۵.

صحیح آیه این عبارت است: «ای پیامبر! تو قادر نیستی کسی را که خدا او را برای پذیرش حق گر ساخته است شنوا کنی».

از طرف دیگر، وهابیت ظاهر آیه را ملاک قرار داده و مجالی به مجاز بودن آیه نمی‌دهد و مبتنی بر آن حکم به عدم سماع موتی کرده است. در مقابل، مفسران بسیاری، تشبیه را در آیه پذیرفته‌اند و موتی را به معنای کافر و سماع را به هدایت تعبیر کرده‌اند؛ و کسانی که تشبیه در آیه را پذیرفته‌اند معمولاً معتقد به سماع موتی هستند؛ از جمله مفسران مذکور عبارت‌اند از: فخر رازی،^۱ قرطبی،^۲ ابن کثیر،^۳ ابن عباس،^۴ سمعانی،^۵ بغوی،^۶ زمخشری،^۷ ابن جوزی،^۸ نسفی،^۹ واحدی،^{۱۰} سیوطی،^{۱۱} ابن تیمیه،^{۱۲} خازن،^{۱۳} قشیری،^{۱۴} ابن زمنین،^{۱۵} بقاعی،^{۱۶} یحیی بن سلام،^{۱۷} و از معاصران نیز هرری شافعی،^{۱۸}

۱. فخر الدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۵۷۱.

۲. قرطبی، محمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۲.

۳. ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۱۰.

۴. فیروزآبادی، مجدالدین، تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، ص ۳۲۱.

۵. سمعانی، منصور، تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۱۲.

۶. بغوی، حسین بن احمد، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۱۳.

۷. نک: زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۳۸۳.

۸. ابن الجوزی، أبو الفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۳، ص ۳۶۹.

۹. نسفی، ابوالبرکات، تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۶۲۱.

۱۰. واحدی، علی، الوجیز، ص ۸۰۹.

۱۱. سیوطی، عبد الرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۳۷۶.

۱۲. ابن تیمیه، احمد، المستدرک علی مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۹۴.

۱۳. خازن، علی، تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۳۵۲.

۱۴. قشیری، عبد الکریم بن هوازن، لطائف الإشارات (تفسیر القشیری)، ج ۳، ص ۵۰.

۱۵. ابن زمنین المالکی، أبو عبد الله محمد، تفسیر القرآن العزیز لابن أبی زمنین، ج ۳، ص ۳۱۱.

۱۶. بقاعی، إبراهیم، نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور، ج ۱۴، ص ۲۱۴.

۱۷. یحیی بن سلام بن أبی ثعلبة، تفسیر یحیی بن سلام، ج ۲، ص ۵۶۴.

۱۸. هرری شافعی، محمد امین، تفسیر حدائق الروح والریحان، ج ۲۱، ص ۵۰.

زحیلی،^۱ جزائری،^۲ ابن یاسین،^۳ آل غازی،^۴ طنطاوی،^۵ لجنة علماء مصر،^۶ نخبگان استادان تفسیر سعودی.^۷

شنقیطی هم با اینکه سلفی است با آوردن آیات «وَمَا أَنْتَ بِمُتَّبِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۸ و «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّ الدُّعَاءِ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»^۹ موتی را در این آیات مجازی دانسته و قائل به سماع اموات است.^{۱۰} بنابراین، فهم وهابیت غیر از نظر مشهور است که حتی نزد برخی سلفی‌ها نیز جایگاهی ندارد.

اشکال: ناصر آل‌بانی با اعتقاد به عدم سماع موتی معتقد است با فرض اینکه تفسیر مشهور را بپذیریم و مراد از موتی و سماع در آیه «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»^{۱۱} را به ترتیب «کافر» و «هدایت» تعبیر کنیم، یعنی معتقد به مجازی‌بودن معنای آیه باشیم، با این حال دوباره عدم سماع موتی به اثبات می‌رسد.^{۱۲} او برای اثبات نظریه عدم سماع موتی به قاعده اقوابودن «مشبه به» در وجه شبه روی آورده است. دلیلی که آل‌بانی برای اثبات ادعایش می‌آورد این است که قرآن دل‌مشرکان را به مردگان تشبیه کرده، یعنی از آن جهت که مردگان ناشنوا هستند کفار هم ناشنوایند. پس وجه شبه در آن عدم سمع است. او برای تقریب به ذهن، تشبیه زید کالاسد را به تصویر کشیده است و می‌گوید «مشبه» زید است و

۱. الزحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسير الوسيط للزحیلی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ همچنین التفسير المنير للزحیلی، ج ۲۰، ص ۲۷.

۲. جزائری، جابر بن موسی، أيسر التفاسير للجزائری، ج ۴، ص ۴۳.

۳. حکمت بن بشیر بن یاسین، الصحيح المسبور من التفسير بالمأثور، ج ۴، ص ۳۵.

۴. آل غازی، عبد القادر بن ملاً حویش، بیان المعانی، ج ۲، ص ۳۴۱.

۵. طنطاوی، محمد، التفسير الوسيط لطنطاوی، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

۶. لجنة من علماء الأزهر، المنتخب في تفسير القرآن الكريم، ص ۵۷۲.

۷. نخبة من أساتذة التفسير، التفسير الميسر، ج ۱، ص ۳۸۴.

۸. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۲.

۹. سوره نمل (۲۷): آیه ۸۰.

۱۰. شنقیطی، محمد الامین، أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، ج ۶، ص ۱۲۸.

۱۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

۱۲. نک: آلوسی، نعمان، تحقیق الايات البينات في عدم سماع الاموات، تحقیق: ناصر آل‌بانی، ص ۱-۲۴.

«مشبه به» اسد است. وجه شبه در اینجا شجاعت است. پس اسد که به معنای شیر درنده است باید اعلی مراتب شجاعت را داشته باشد که «مشبه به» واقع شود. حال وقتی قرآن کفار را به مردگان تشبیه می کند معنایش این است که بارزترین صفت میت مد نظر است و آن عدم سمع (نشنیدن) است که کفار به آنها تشبیه شده اند. بنابراین، وجه شبه، عدم سمع است.^۱

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه و شبهات وهابیت پاسخ های متنوعی داده شده است. در ادامه گزارشی از پاسخ ها و در پایان پاسخ شبهه آلبانی را می آوریم.

برخی در پاسخ با رد برداشت ظاهرگرایانه وهابیت از آیه، شواهدی را بیان می کنند که نشان می دهد منظور از موتی، کفار است. آنها چنین استدلال می کنند که اگر مراد از موتی در آیه «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»^۲ میت بود باید مقابله آیه که پس از آن آمده، مناسب معنا باشد. ولی در عبارت بعدی می خوانیم: «نمی شنوند مگر کسی که به آیات ما ایمان بیاورد در حالی که مسلمان است».^۳ با این عبارت روشن می شود که این مناسبت با معنای کفر برای موتی سازگار است نه معنای مفارقت روح از بدن.^۴ گاهی هم برای تقویت این مطلب مؤیدات دیگری می آورند که قرآن واژه «موتی» را مکرر به معنای کافر قصد کرده است. آیه «إِنَّمَا يُسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَعْثُبُ اللَّهُ تِلْكَ إِلَيْهِ يَرْجَعُونَ»^۵ از جمله این شواهد است. در این آیه منظور از کلمه «موتی» کافران هستند. دلیل این مسئله عبارت «الْمَوْتَى يَعْثُبُهُمْ» است که بعد از «يُسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ» آمده است.^۶ به تعبیر دیگر، سنخیت جمله «یستجیب...»

۱. همان، ص ۲۱.

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

۳. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۱.

۴. شنقیطی، محمد الامین، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، ج ۶، ص ۱۲۵.

۵. سوره انعام (۶)، آیه ۳۶.

۶. شنقیطی، محمد الامین، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، ج ۶، ص ۱۲۵.

خطاب مؤمنانه است. لذا جمله پیرو، یعنی «الموتی...» نیز مقابل این سنخ خطاب باید قرار گیرد، که کفار می‌شود. با وجود این، آیه قبل نیز تأییدی بر این ادعا است که موتی به معنای کافران است، آنجا که فرمود: ﴿وَإِنْ كَانَ كِبَرَ عَلَيْكَ...﴾.^۱ اینجا سخن از اعراض کفار است و به نوعی خدا می‌خواهد پیامبر را دل‌داری دهد. لذا در آیه بعدی «الموتی» مترادف کلمه «کافران» قرار می‌گیرد. آیات متعدد دیگری، مؤید این مطلب هستند، از جمله: یس: ۷۰؛ انعام: ۱۲۲؛ فاطر: ۲۲.

برخی دیگر گفته‌اند در آیه ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ مراد از «موتی» کفاری است که اصرار به باطل دارند. اینها با تذکر و موعظه انتفاع پیدا نمی‌کنند، آنچنان که اموات در قبور هرگز به تذکر و موعظه منتفع نمی‌شوند.^۲ نشانه دیگر این ادعا عبارت بعدی آیه است: «و تو نمی‌توانی کران را صدا کنی در حالی که پشت به تو کرده‌اند». پس مراد از «کران» همان کفار است، در حالی که اگر در واقع میت باشد، میت موقع صدا زدن پشت نمی‌کند. پس منظور از «موتی» و «صم» کفار است نه اجساد.^۳

برخی دیگر نیز موضوع تسلا دادن به پیامبر را حکمت این آیه ذکر کرده‌اند و می‌گویند آیه ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ برای تسلا دادن خدا به پیامبر است. زیرا پیامبر از ایمان‌نیاوردن کافران محزون بود. آیاتی که این حزن پیامبر را نمایش می‌دهد به این شرح است: انعام: ۳۳؛ حجر: ۹۷؛ نحل: ۱۲۷؛ مائده: ۶۸؛ فاطر: ۸؛ کهف: ۶؛ شعراء: ۳. با این وصف، آیه ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ از جمله آیاتی است که به دلیل هدایت‌نشدن کفار، ایشان را به میت تشبیه کرده است.^۴ لذا درصدد بیان غیرممکن بودن سمع برای مردگان نیست.

برخی دیگر به تبیین وجه شبه پرداخته‌اند و گفته‌اند آیه درصدد نفی شنیدن برای مردگان نبوده و وجه شبه عدم سماع نیست؛ زیرا مشرکان زنده بودند و قدرت شنیدن

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۳۵.

۲. سقاف، حسن، الإغاثة بأدلة الاستغاثة، ج ۱، ص ۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۶.

۴. شنقیطی، محمد الامین، أضواء البيان، ج ۶، ص ۱۲۶.

داشتند؛ بلکه وجه شبه نپذیرفتن کلام نبی مکرم اسلام و دعوت او است. یعنی همچنان که امکان ندارد میت دعوت پیامبر را نپذیرد، به این دلیل که بعد از مرگ سودی به حال او ندارد، همچنان کافر و مشرک نیز دعوت پیامبر را نمی‌پذیرند. زیرا عنصر هدایت از ایشان سلب شده است. پس مراد از آیه این است که «ای پیامبر! تو نمی‌توانی مردگان (کفار) را شنوا کنی، شنوا ساختنی که نفعی به حال ایشان داشته باشد؛ به این معنا که دعوت را بپذیرند».^۱

برخی معتقدند تشبیه کفار به اموات در اینجا به معنای حقیقت وجودی آنان است. دلیل اینکه قرآن کفار را به مرده‌ها تشبیه کرده این است که کافران فطرت توحیدی‌شان را در زیر خاک طبیعت و شهوت و غضب مدفون کرده‌اند. لذا وقتی انسان، حیات انسانی‌اش را از دست دهد، می‌میرد؛ اگرچه از حیات حیوانی و طبیعی بهره‌مند است. به همین دلیل، خدای سبحان درباره سیاه‌قلبان کافر، به پیامبر گرامی خود می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾.^۲ به تعبیر دیگر، سز اینکه قرآن کریم، «کافران» را کر، کور و لال دانسته، این است که باطن و حقیقت وجود مثالی آنان را بیان کرده است؛ بدین معنا که وجود مثالی آن‌ها در جایی که حقایق همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود، به صورت کر، کور و لال ظاهر می‌شوند و در این هنگام است که می‌گویند: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾؛ «پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی؟ در حالی که من بینا بودم».^۳

پس در قرآن زندگی و مرگ به لحاظ حیات حقیقی انسان مطرح شده است، نه بر پایه حیات مادی و طبیعی؛ و مرز میان زندگان و مردگان واقعی، ایمان به خدای سبحان و تسلیم در مقابل او است. بنابراین، بینش توحیدی همان حیات انسانی است. آیت‌الله جوادی آملی درباره تمثیل‌های قرآنی چنین می‌گوید:

۱. سبحانی، جعفر، دلیل الحقیقة (راهنمای حقیقت)، ص ۱۵۷.

۲. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ص ۴۴.

۳. نک.: جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۳۱.

انسانیت انسان به نفس ناطقه او است و تشبیه کافران به چهارپایان در قرآن کریم ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ نیز مجاز و برای توهین و تحقیر آنان نیست.^۱

این تمثیل‌ها ناظر به حقیقت و وجود مثالی آن‌ها است و منافقان واقعاً گنگ، کور و کورند. شاهد این دیدگاه آن است که در قیامت، که ظرف ظهور و بروز حقایق است (نه ظرف حدوث آنها)، کوری و گنگی و کوری اینان ظهور می‌کند و می‌گویند: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ و مراد از این کوری، کوری چشم دل است، نه کوری چشم سر، و چشم دل اینان حقیقتاً کور است: ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ و این گمراهان، در قیامت افزون بر کوری، کوری و گنگی، به رو افتاده محسور می‌شوند، نه برپا ایستاده: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ ضَلَّ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ يُخْشَرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمَاءٌ وَكُمَاءٌ وَآوَاءٌ لَهُمْ جَهَنَّمُ﴾. پس چنین نیست که کوری منافقان در حد تشبیه باشد، بلکه بیان واقعیت و تمثیل درونی آنها است و در قیامت با باطن خویش، که به ظهور می‌پیوندد، مواجه‌اند. در دادگاه قیامت، مانند محکمه دنیا، کیفرها اعتباری نیست، بلکه اعمال و باطن آدمی در آن روز مشهود خواهد بود.^۲

پس این تشبیه برای تبیین حقیقتی است که از دید برخی انسان‌ها پوشیده است. انسانی که مشی او بر اساس شکم و شهوت است و علم و اراده خود را در مسیر شکم به کار می‌گیرد از نظر هیئت و سیرت مانند حیوانی است که بر شکم راه می‌رود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ﴾ (سوره نور، آیه ۴۵). بنابراین، حشر انسان به صورت حیوان بر اساس مبانی قرآنی و عقلی، امری واقعی است، نه سخن مجازی و شاعرانه.^۳

به نظر می‌رسد جواب پایانی صحیح‌ترین پاسخ به شبهه است. بنابراین، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که آنچه در تشبیه کافران به مردگان در نظر بوده، فقدان حیات حقیقی انسان، یعنی ایمان، است، نه حیات حیوانی و مادی، تا کسی نتیجه بگیرد حال که قرآن، کفار را به اموات تشبیه کرده است پس اموات شنوایی ندارند؛ و این‌گونه توجیه کند که اقوابودن مشبه‌به در این تشبیه، که همان عدم سمع است، موجب شده است این نتیجه حاصل شود.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۰۳.

۲. سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۵؛ همان، ج ۲، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۳. جوادی آملی، عبدالله، التسنیم، ج ۱، ص ۵۰۳.

استناد وهابیت به روایات و نقد آن

الف. حدیث قلیب بدر به روایت عایشه

یکی از ادله قائلان به عدم سماع موتی استناد به روایت عایشه است. ابتدا لازم است به اصل روایت مذکور، که در صحیحین وارد شده، بپردازیم که از زبان ابی طلحه شاهد این حادثه بدین شرح است: پس از پایان جنگ بدر، وقتی پیامبر امر کردند کشتگان بدر را به چاه افکنند، بعد از سه روز، به کشتگان کفار که در چاه بودند رو کردند و تک تک نام آنها را بردند و فرمودند: آیا آنچه خدایان شما به شما وعده دادند حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را حق یافتم. در این حین، عمر بن خطاب می پرسد: یا رسول الله! آیا مردگانی را که روح ندارند خطاب قرار می دهی؟ در این حال، پیامبر پاسخ دادند: قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرد! شما شنواتر از ایشان در آنچه به ایشان می گویم نیستید.^۱

حال دو برداشت متفاوت نیز از این روایت در صحیح بخاری موجود است که یکی مربوط به ابن عمر و دیگری مربوط به عایشه است. اختلاف موجود در دو روایت این است که مستفاد از روایت ابن عمر سماع اموات به طور مطلق است، و مستفاد از روایت عایشه سماع اموات مقید به زمان، خطاب رسول خدا به اهل قلیب بدر است.

از آنجا که روایت عایشه، ردی بر روایت ابن عمر محسوب می شود، وهابیت این روایت را دلیلی بر عدم سماع موتی ذکر کرده اند. مشروح روایت عایشه بدین شرح است:

نزد عایشه حدیثی از ابن عمر بیان شد که او از رسول خدا نقل می کرد که فرموده اند: همانا میت به گریه و ندبه اهلش در دنیا معذب می گردد. عایشه با رد حدیث ابن عمر حقیقت حدیث را بدین شرح توصیف کردند که پیامبر فرمودند: «همانا میت در قبر به خطاها و گناهانش معذب می گردد و الان اهلش بر او گریه می کنند». سپس عایشه ادامه می دهد که این اشتباه ابن عمر شبیه اشتباهی است که در خصوص نقل سخن رسول خدا نسبت به قلیب بدر مرتکب شد، آنجایی که او از رسول خدا خطاب به اهل قلیب نقل می کند: «همانا مردگان می شنوند آنچه را که می گویم»، در حالی که رسول خدا این گونه

۱. بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶.

فرمودند: «همانا مردگان الآن به آنچه به آنها می‌گویم علم دارند». سپس این دو آیه را قرائت می‌کنند: «همانا تو مردگان را نمی‌توانی شنوا سازی».^۱

بنابراین، وهابیت اصلحیه روایت عایشه بر ابن عمر را، که متضمن نفی سماع موتی است، شاهد دیگری بر عدم سماع موتی مطرح کرده‌اند. حال به پاسخ این اشکال می‌پردازیم.

پاسخ‌ها:

۱. ابن حجر در فتح الباری به مخالفت جمهور با روایت عایشه اشاره کرده و پذیرش روایت ابن عمر را به جمهور منتسب می‌کند. او می‌گوید: «اکثر علما به روایت عایشه معتقد نبوده‌اند و حدیث ابن عمر را پذیرفتند، به این دلیل که سایر روایات این باب غالباً با مضمون روایت ابن عمر موافقت دارد».^۲ همچنین، ابن کثیر با نقل روایات متعارض عایشه و ابن عمر در خصوص حدیث قلیب بدر، با بیان شواهدی، صحت روایت عبدالله بن عمر نزد علما را تأیید می‌کند.^۳

۲. اقوال علما نشان می‌دهد روایت صحابی با تأویل دیگران (مانند تأویل عایشه مبنی بر عدم سماع موتی) باطل نمی‌شود. برخی علمای اهل سنت، در تأیید این مطلب سخنانی گفته‌اند که بدان اشاره می‌کنیم.

ابن تیمیه: این نص (پیامبر) مقدم بر تأویل صحابه (عایشه) است.^۴ لذا تا زمانی که نصی موجود است توجه به تأویلات ناصحیح است.

شنقیطی: تا زمانی که نص صحیحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد با تأویل آیات از سوی صحابه، آن روایات رد نمی‌شود.^۵ روایت عدل با تأویل باطل نمی‌شود.^۶ لذا انس بن

۱. همان، ج ۵، ص ۷۷.

۲. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۹۱.

۴. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۹۸.

۵. شنقیطی محمد الامین، أضواء البیان، ج ۶، ص ۱۲۹.

۶. همان، ج ۶، ص ۱۳۴.

مالک، که هر دو روایت قلیب بدر را به یک مضمون نقل کرده، هرچند در بدر حضور نداشته ولی روایت را از ابی طلحه نقل کرده که در حادثه قلیب حضور داشته است.^۱ سرهندی: قول یک صحابی در مقابل نص قرآن و اقوال دیگر اصحاب نمی‌تواند دلیل و حجت باشد.^۲

۳. احتجاج عایشه به عموم قرانی «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» منافاتی ندارد که با روایت قلیب بدر تخصیص بخورد.^۳ روایت قلیب سماع موتی را اثبات می‌کند و این قاعده‌ای اصولی است که موقع ورود خاص بعد از عام، خاص حجت واقع می‌شود. پس حدیث سماع اهل قلیب حجت واقع می‌شود و بدین ترتیب سماع موتی ثابت می‌گردد.^۴ ۴. اگر هم این سخن از عایشه صحیح باشد، بعدها از این نظر برگشته است؛ چراکه در منابع اهل سنت از عایشه نقل شده است که:

هر زمانی که وارد خانه‌ام می‌شدم که پیامبر و پدرم در آن دفن بودند پوشش از سر بر می‌داشتم؛ چراکه صاحبان قبر پدر و شوهرم بودند. ولی زمانی که عمر در همین مکان دفن شد، به خدا قسم داخل خانه نمی‌شدم مگر اینکه به دلیل حیاء خود را کامل می‌پوشاندم.^۵

لذا اگر عایشه معتقد به فهم و درک اموات نبود لزومی نداشت خود را بپوشاند.

۵. ضمن اینکه ابن حجر به رجوع عایشه از ادعای خود اشاره کرده است:

عایشه بعدها به دلیل اینکه روایات متعددی از اصحاب برای او ثابت شد از قول خود مبنی بر عدم سماع موتی برگشت. بدین سبب که خودش شاهد قصه قلیب نبوده است.^۶

۶. عبارت عائشه «إِنَّهُمْ الْآلَاءَ لَيَعْلَمُونَ» مخالف نقل ابی طلحه در صحیح بخاری است.

۱. همان، ج ۶، ص ۱۳.

۲. سرهندی، محمد حسن، الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، ص ۳۹.

۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح الربانی، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۹۶۲.

۵. أحمد بن حنبل، مسند، ج ۴۲، ص ۴۴۱.

۶. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰۴.

ب. حدیث «قلب بدر» مستند به فهم عمر

برخی از سلفیه با رویکرد دیگری به حدیث قلب بدر در نفی سماع موتی سخن گفته‌اند. آنها واکنش عمر به کلام پیامبر را ملاک احتجاج خود قرار داده‌اند، آنجایی که عمر از توانمندی شنیدن مردگان در کلام پیامبر متعجب شده بود. قائلان به این نظریه معتقدند استنکار سماع موتی از سوی عمر و رد نکردن اعتقاد او از ناحیه پیامبر، استثنایی بودن شنوایی مردگان را در قلب بدر نشان می‌دهد: «پیامبر به آنچه اعتقاد عمر مبنی بر عدم سماع اموات بود اقرار کرد».^۱

یکی از شخصیت‌های سلفی که این نظریه را مدلل کرده ناصر آلبانی است. اینک به تحلیل ادعای وی می‌پردازیم؛ تحلیلی که محور آن فهم صحابه^۲ و پایه اصلی استدلال، استنکار سماع موتی از ناحیه عمر است. این گروه از سلفیه می‌کوشند اثبات کنند که صحابه با توجه به آموزه‌هایی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند عمل می‌کردند و فهم ایشان حجت است.

پاسخ‌ها:

اول: استدلال آلبانی مبتنی بر فهم عمر واقع شده است. این در حالی است که فهم عمر در مقابل کلام رسول الله ﷺ قابل استناد نیست. قرآن درباره سرپیچی نکردن از دستورهای پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است».^۳ همچنین، درباره تبعیت از رسول مکرم اسلام ﷺ چنین می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول را اطاعت کنید و اعمال خود را باطل مسازید»؛^۴ یا اینکه می‌فرماید: «بگو اگر

۱. البانی، ناصر الدین، تحقیق الآیات البینات، ص ۳۰ و ۳۲.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۴. سوره محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

خدا را دوست می‌دارید (که باید هم بدارید) باید مرا پیروی کنید»^۱. لذا اگر کسی فهم عمر را در مقابل رسول خدا ﷺ علم کند و مبنای ادعایش را این فهم قرار دهد این اجتهاد در مقابل نص است و قرآن به وضوح آن را نهی کرده است.

دوم: حجیت فهمی که مدعیان سلفیه معتقدند صحابه در طول سال‌ها از پیامبر کسب کرده‌اند و بدان استناد می‌کنند مربوط به زمانی است که واقعه جنگ بدر (در سال دوم) روی داده و صحابه رسول خدا به تازگی با گستره وسیعی از مفاهیم اسلامی آشنا شده بودند و بسیاری از معارف را بعد از این سال‌ها آموختند؛ و سال دوم برای صحابه، آغاز راه کسب معارف بود و استعجاب ایشان می‌توانست ریشه در باورهای دوره جاهلیت داشته باشد؛ باورهایی که به نابودی انسان بعد از مرگ معتقد بود و انتقال روح را ممتنع می‌دانست.

سوم: گرچه سلفیه در فهم نصوص به روش ظاهرگرایی عمل می‌کنند، اما اینجا به این منهج پشت کرده‌اند و به روش استدلالی و تحلیلی روی آورده‌اند. در حالی که به هیچ وجه به ظاهر خطاب پیامبر توجه نکرده‌اند؛ آنجا که فرمود: «مَا أَنتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»؛ «شما شنواتر از آنان (مردگان) نیستید». یعنی بدون توجه به تحلیل و تأویل، ظاهر حدیث پیامبر در صدد بیان سماع بر اموات است. این غفلت از برداشت ظاهری حدیث، که متبادر از ظاهر کلام پیامبر اکرم ﷺ است از ظاهرگرایان سلفی، که تأویل و تحلیل نصوص را نمی‌پذیرند، پذیرفتنی نیست.

دیدگاه سلفی‌ها بر پذیرش ارتباط ارواح با اهل دنیا

دیدگاه ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ه.ق.)

نظریه سماع موتی موافقان شاخصی در سلفیه دارد. ابن تیمیه، پدر مکتب فکری سلفی‌ها و وهابیت، از جمله آنان است. وی سماع موتی را پذیرفته و از آن اعتقاد با عنوان

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۱.

«بلا ریب» دفاع می‌کند. او پذیرش این موضوع را به نصوص و اتفاق اهل سنت مستند می‌کند. وی می‌گوید: «مطابق نصوص و اتفاق اهل سنت، بدون شک میت می‌شنود».^۱ برخی ادله که ابن تیمیه در اثبات سماع موتی به آن استناد می‌کند چنین است: حدیث خفق نعال: «يَسْمَعُ خَفَقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يَوَلُّونَ عَنْهُ»؛ قلیب بدر روایت ابن عمر: «إِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ الْآنَ مَا أَقُولُ»؛ سلام بر قبور: «قُولُوا السَّلَامَ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ رد سلام بر روح مؤمن: «إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ»؛ توصیه به صلوات بر پیامبر در روز جمعه: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ»؛ ابلاغ سلام به پیامبر: «...مَلَائِكَةٌ يَلْعُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامِ»؛^۲ یا در جای دیگری با پذیرش سماع موتی می‌گوید: «اموات، صدای پای تشییع‌کنندگان و سلام آن‌ها و امثال این را می‌شنود و این مسئله مخصوص افراد معینی نیست».^۳

دیدگاه ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱ ه.ق.)

ابن قیم، شاگرد ارشد ابن تیمیه، در کتاب الروح با اقامه ادله فراوان به اثبات ارتباط اموات با زیارت‌کنندگان می‌پردازد. اثبات شناخت زائران قبور از سوی اموات محور اول بحث ابن قیم را شکل می‌دهد که با استدلال به چهار حدیث «رد سلام»، «قلیب بدر»، «سلام به اهل قبور» و «قرع نعال» به اثبات این مدعا می‌پردازد.^۴ در مجموع، زیربنای کتاب الروح اثبات سماع برای اموات است.

ابن قیم از فراوانی دلایل حسی در اثبات سماع و انتفاع موتی از غیر خبر می‌دهد. او اخبار آحاد را نقل می‌کند و کثرت نقل این اخبار را دلیل بر وقوع آن می‌داند.^۵ به تعبیر دیگر، از مهم‌ترین استنادات درباره سماع موتی کثرت نقل اثر در این باره است که موجب

۱. ابن تیمیه، أحمد، جامع المسائل، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲. همو، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۴.

۳. همو، المستدرک علی مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۹۴.

۴. ابن قیم، محمد، الروح، ص ۹.

۵. همان، ص ۲۰.

شده است افرادی همچون ابن قیم در این باب شکی نکنند؛ با این استدلال که در هیچ زمانی این گونه ارتباط یا سماع موتی نفی یا انکار نشده است.^۱ ضمن اینکه او عنوان «زائر» را خود دلیل بر آن می داند که مزور دارای قدرت درک است.

دیدگاه علمای اهل سنت: پذیرش ارتباط ارواح با عالم جسمانی

بسیاری از علمای اهل سنت با ذکر دلایلی به پذیرش سماع موتی اذعان کرده اند؛ از جمله: احمد بن حنبل،^۲ ابن کثیر،^۳ ملاعلی قاری،^۴ المناوی،^۵ احمد حسن خان، عالم حنفی،^۶ محمد انور شاه فقیه دیوبندی،^۷ علوی المالکی.^۸

نکات پایانی

۱. حدیث قرع نعال مستندی است که به صراحت سماع موتی را تأیید می کند. در این حدیث آمده است: «هنگامی که تشیع کنندگان از تشیع جنازه برمی گردند میت صدای پای ایشان را می شنود».^۹

۲. روایت «سلام بر اهل قبور» و تشریع آن از سوی پیامبر نشان دهنده خطاب واقع شدن کسی است که می شنود و تعقل می کند. بخش هایی از خطاب پیامبر ﷺ به اهل قبور در این روایت مانند: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ»، همچنین «وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ» نشانه ای روشن بر توانایی شنیدن مردگان است؛ چرا که اگر اموات سلام پیامبر و کلام وی

۱. همان، ص ۱۶.

۲. ابن حنبل شیبانی، احمد، مسند، ج ۲۱، ص ۴۵۱؛ ج ۱۷، ص ۱۹؛ ج ۱۴، ص ۲۳۴.

۳. ابن کثیر، إسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۲۵.

۴. قاری، علی، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۶، ص ۲۵۵۴.

۵. المناوی القاهری، محمد، فیض القدر، ج ۵، ص ۱۳۱، به نقل از: الحکایات الرضویة، ص ۴۴.

۶. سرهندی، محمد حسن جان، الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، ص ۴۰.

۷. کشمیری، محمد، فیض الباری علی صحیح البخاری، ج ۳، ص ۴۲.

۸. علوی المالکی، محمد، مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۲۴۳ و ۲۴۵.

۹. بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن قیم، الروح، ص ۵.

را نشنوند این سخن پیامبر از جنس خطاب معدوم می‌شود که در شأن عقلا نیست، چه رسد به مقام پیامبر اکرم؛^۱ و قطعاً این‌گونه خطاب برای کسی است که می‌شنود.^۲ لذا سلام معنایش این است که مخاطب، توجه و آگاهی دارد.^۳ اما اصل حدیث خطاب سلام به اموات چنین است: «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانان که ساکنان قبرها هستید. خدا گذشتگان و آیندگان ما را رحمت کند و قطعاً همه ما در آینده به سوی شما ملحق خواهیم شد».^۴

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت:

۱. سخنان وهابیت مخالف دیدگاه اکثر علمای مذاهب اسلامی است تا جایی که حتی بزرگان سلفی، از جمله ابن تیمیه و ابن قیم، جزء مخالفان این دیدگاه محسوب می‌شوند. نوشته ابن قیم در کتاب الروح را باید نقطه تقابل وهابیت با متقدمان سلفیه به حساب آورد.
۲. از آنجا که دیدگاه نفی سماع موتی در دوران وهابیت دوجندان تقویت شده به نظر می‌رسد انگیزه نفی سماع موتی نزد وهابیت، در حقیقت نفی استغاثه و توسل بوده است. زیرا وقتی سماع از اموات نفی شود استغاثه و توسل بی‌معنا می‌شود؛ چراکه توسل به شیء ناشنوا لغو و عبث محسوب می‌شود؛ و این مقدمه‌ای است تا موجبات اتهام‌زنی مسلمانان به شرک از ناحیه وهابیت فراهم شود.

۱. شتیعی، محمد الامین، أضواء البیان، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۶۳.

۳. ابن قیم، محمد، الروح، ص ۵.

۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن القيم الجوزية، محمّد، الروح فى الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
۳. ابن تيمية، احمد، جامع المسائل لابن تيمية، تحقيق: محمد عزيز شمس، بى جا: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن تيمية، أحمد، المستدرک على مجموع الفتاوى، جمع أورى: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۵. ———، مجموع الفتاوى، تحقيق: أنور الباز و عامر الجزار، بى جا: دار الوفاء، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۶ق.
۶. ———، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مدينة نبوية: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۷. ———، مقدمة فى أصول التفسير، بيروت: دار مكتبة الحياة، ۱۴۹۰ق.
۸. ابن جوزى، عبد الرحمن، زاد المسير فى علم التفسير، تحقيق: عبد الرزاق المهدي، بيروت: دار الكتاب العربى، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ق.
۹. ابن حجر عسقلانى، احمد، فتح البارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹ق.
۱۰. ابن حنبل شيبانى، احمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: أحمد محمد شاكر، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ق.
۱۱. ابن حنبل شيبانى، احمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد وآخرون، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱ق.
۱۲. ابن زمنين، محمد، تفسير القرآن العزيز، تحقيق: حسين بن عكاشة - محمد بن مصطفى الكنز، القاهرة: الفاروق الحديثة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ق.
۱۳. ابن عثيمين، محمد، الشرح الممتع على زاد المستقنع، دار ابن جوزى، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۴. ابن كثير، إسماعيل، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: سامى بن محمد سلامة، بى جا: دار طيبة، الطبعة الثانية، ۱۴۲۰ق.
۱۵. ———، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بى جا: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ۱۴۱۹ق.
۱۶. البانى، ناصر الدين، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، رياض: دارالمعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۷. ألوسى، نعمان، الآيات البيّنات فى عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، تحقيق: محمد ناصر الدين الألبانى، بيروت: المكتب الإسلامى، الطبعة الرابعة، بى تا.

۱۸. آل غازی، عبد القادر، **بیان المعانی**، دمشق: نشر مطبعة الترقی، الطبعة الأولى، ۱۳۸۲ق.
۱۹. آلوسی، محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی**، تحقیق: علی عبد الباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ق.
۲۰. البانی، محمد ناصر الدین، **موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی**، صنعاء: مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقیق التراث والترجمة، الطبعة الاولى، ۱۴۳۱ق.
۲۱. بخاری، محمد، **صحیح بخاری**، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، بی جا: دار طوق النجاة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ق.
۲۲. بغوی، حسین، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، تحقیق: عبد الرزاق المهدی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
۲۳. بقاعی، إبراهیم، **نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور**، قاهره: دار الكتاب الإسلامی، بی تا.
۲۴. بن باز، عبد العزیز، **فتاوی نور علی الدرب**، تحقیق: الدكتور محمد بن سعد الشویعر، بی جا: بی تا، بی تا.
۲۵. ———، **مجموع الفتاوی**، أشرف علی جمعه وطبعه: محمد بن سعد الشویعر، بی جا: بی تا، بی تا.
۲۶. جزائری، جابر، **أيسر التفاسیر لكلام العلی الكبير**، مدينة منورة: مكتبة العلوم والحكم، الطبعة الخامسة، ۱۴۲۴ق.
۲۷. جوادی آملی، عبد الله، **تفسیر تسنیم**، تحقیق: علی اسلامی، قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.
۲۸. حکمت بن بشیر، **موسوعة الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور**، مدینه: دار المآثر للنشر والتوزیع والطباعة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
۲۹. خازن، علی، **لباب التأویل فی معانی التنزیل**، تحقیق: محمد علی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ق.
۳۰. زحیلی، وهبه، **التفسیر المنیر فی العقيدة والشریعة والمنهج**، دمشق: دار الفكر المعاصر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۸ق.
۳۱. ———، **التفسیر الوسیط**، دمشق: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ق.
۳۲. زمخشری، محمود، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ق.
۳۳. سبحانی، جعفر، **راهنمای حقیقت**، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۷ش.
۳۴. سرهندی، محمد حسن جان، **الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة**، تحقیق: حکیم معراج الدین، استانبول: مكتبة الحقيقة، ۱۴۱۶ق.
۳۵. سقاف، حسن، **الإغاثة بأدلة الاستغاثة**، عمان: مكتبة الإمام النووی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ق.
۳۶. سمعانی، منصور، **تفسیر القرآن السمعانی**، تحقیق: یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم، ریاض: دار الوطن، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق.

۳۷. سیوطی، عبد الرحمن، **الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور**، بیروت: دار الفكر.
۳۸. شنقیطی، محمد الأمين، **أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن**، بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
۳۹. شوکانی، محمد، **الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی**، تحقیق: أبو مصعب «محمد صبحی» بن حسن حلاق، صنعاء: مكتبة الجيل الجديد، بی تا.
۴۰. صفدر، محمد سرفراز خان، **خزائن السنن شرح جامع ترمذی**، ترجمه: محمد سرور فاروقی، محله جنگی پیشاور: مكتبة فاروقیه، بی تا.
۴۱. طباطبایی، محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۷ق.
۴۲. طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان فی تأویل القرآن**، تحقیق: أحمد محمد شاکر، بیروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
۴۳. طنطاوی، محمد، **التفسیر الوسیط للقرآن الکریم**، قاهرة: دار النهضة، الطبعة الأولى.
۴۴. عبد الله بن عباس، **تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس**، تحقیق: محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.
۴۵. علوی المالکی، محمد، **مفاهیم یجب ان تصحح**، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۳۰ق.
۴۶. عینی، محمود، **شرح سنن أبی داود**، تحقیق: خالد بن إبراهیم مصری، ریاض: مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ق.
۴۷. غزالی، محمد، **المقصد الأسنی فی شرح معانی أسماء الله الحسنی**، تحقیق: بسام عبد الوهاب الجابی، قبرص: الجفان والجابی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ق.
۴۸. فخر الدین رازی، محمد، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰ق.
۴۹. قاری، علی، **مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح**، بیروت: دار الفكر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ق.
۵۰. قرطبی، محمد، **الجامع لأحكام القرآن**، تحقیق: أحمد البردونی و إبراهیم أطفیش، قاهرة: دار الکتب المصریة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۴ق.
۵۱. قشیری، عبد الکریم، **تفسیر القشیری**، تحقیق: إبراهیم البسیونی، مصر: هیئة المصریة العامة للكتاب، الطبعة الثالثة، بی تا.
۵۲. قیروانی، یحیی بن سلام، **تفسیر یحیی بن سلام**، تحقیق: دکتر هند شلبی، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۵ق.
۵۳. کشمیری، محمد انور شاه، **فیض الباری علی صحیح البخاری**، تحقیق: محمد بدر عالم المیرتهی، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۶ق.
۵۴. **اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء**، جمع أوری: احمد الدویش، ریاض: اداره بحوث علمی و افتاء، بی تا.

۵۵. لجنة من علماء الأزهر، المنتخب في تفسير القرآن الكريم، مصر: المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، طبع مؤسسة الأهرام، الطبعة الثامنة عشر، ۱۴۱۶ق.
۵۶. مناوى، محمد، فيض القدير شرح الجامع الصغير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، الطبعة الأولى، ۱۳۵۶.
۵۷. نخبة من أساتذة التفسير، التفسير الميسر، السعودية: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، الطبعة الثانية، مزيدة ومنقحة، ۱۴۳۰ق.
۵۸. نسفى، عبد الله، تفسير النسفى، تحقيق: يوسف على بديوى، بيروت: دار الكلم الطيب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ق.
۵۹. نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
۶۰. واحدی، على، الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، دمشق، بيروت: دار القلم، الدار الشامية، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ق.
۶۱. هررى، محمد الأمين، تفسير حدائق الروح والريحان في روابى علوم القرآن، بيروت: دار طوق النجاة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ق.

